

بررسی تطبیقی نظر امام خمینی(ره) راجع به اسامی خاص بر اساس نظریات ارجاع در فلسفه‌ی زبان معاصر

سیدعلی کلانتری* امیرحسین امامی**

چکیده

در این مقاله، براساس دو پرسش اساسی در فلسفه زبان معاصر، یعنی پرسش در باب چیستی معنا و همچنین پرسش در باب چگونگی ارجاع الفاظ، سعی خواهیم کرد ارزیابی نقادانه‌ای از آرای اصولی امام خمینی(ره) در باب اسم‌های خاص ارائه کنیم. بدین منظور، ابتدا نظریه‌ی آخوند خراسانی(ره) را در باب معنای اسامی خاص و همچنین انتقادات امام خمینی در این رابطه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. سپس به بررسی آرای امام خمینی(ره) در باب چیستی معنا و همچنین مکانیزم ارجاع در باب اسامی خاص خواهیم پرداخت. ما به‌طور خاص بر بازسازی نظریه‌ی ایشان در مورد مکانیزم ارجاع در باب اسامی خاص متمرکز خواهیم شد؛ بدین منظور که استدلال کنیم این نظریه با نظریه‌ای در فلسفه‌ی زبان معاصر که به اصطلاح «نظریه‌ی توصیفی ارجاع» نامیده می‌شود، مشابه است. در گام بعدی به تشریح انتقادات کریپکی، فیلسوف و منطق‌دان معاصر آمریکایی، علیه نظریه‌ی توصیفی ارجاع خواهیم پرداخت. مقاله را با این نتیجه‌گیری به پایان خواهیم برد که اگر نظریه‌ی ارجاع امام خمینی را بتوان به نحو معقولی با نظریه‌ی توصیفی ارجاع مشابه دانست، آنگاه انتقادات کریپکی بر هر دو نظریه وارد است.

واژگان کلیدی: ۱. اسم خاص، ۲. زبان معاصر، ۳. ارجاع، ۴. امام خمینی(ره)، ۵. کریپکی.

۱. مقدمه

اسم‌های خاص در حیطه‌ی فلسفه زبان معاصر دو پرسش مهم فلسفی را به وجود آورده‌اند؛ نخست اینکه معنای اسامی خاص چیست؟ و دوم اینکه اسامی خاص چگونه و با چه مکانیزمی به مرجع خود ارجاع می‌کنند؟ پرسش اول در این باب است که اسامی خاص چه سهمی در گزاره‌ی مربوطه دارد؛ یعنی معنای جمله‌ای که در آن به کار رفته است و پرسش دوم چگونگی اتصال اسامی به مرجعشان را جویا می‌شود. برای آنکه دو پرسش فوق را کمی بهتر درک کنیم، مثال روبه‌رو را در نظر بگیرید: «توافق بین‌المللی هسته‌ای در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی منعقد شد». سؤال اول، درباره‌ی این است که اسم خاص «حسن روحانی» چه نقش و مشارکتی در معنای این جمله، یعنی چیزی که از این جمله می‌فهمیم، دارد؛ و سؤال دوم نیز در این باب است که این اسم خاص چگونه در میان افراد مختلف، تنها یک فرد معین را در خارج برمی‌چیند^۱ و به بیان دیگر، به آن ارجاع می‌دهد. البته میان پاسخ‌های پرسش‌های فوق ربط وثیقی وجود دارد، تا جایی که بعضی از فیلسوفان، از جمله فرگه (۲۱، صص: ۵۶-۷۸) معتقدند پاسخ به پرسش اول، پاسخ به پرسش دوم را نیز دربردارد. در میان آرای علمای اصول فقه شیعه می‌توان برای دو پرسش فوق پاسخ‌هایی یافت؛ البته با این توضیح که اصولیان در کنار واژه‌ی «معنا»، از واژه‌ی «موضوع‌له» نیز استفاده کرده‌اند و به جای واژه‌ی «ارجاع»، واژه‌ی «انطباق»^۲ را برگزیده‌اند. مراد از موضوع‌له، معنای معینی است که لفظ برای آن وضع می‌شود و منظور از وضع، اختصاص لفظ برای معناست؛ به بیان دیگر، ارتباط و پیوند خاصی که میان لفظ و معنا وجود دارد و از شنیدن لفظ به معنی منتقل می‌شویم (۵، ص: ۲۴). بنابراین بیان دو پرسش فوق در ادبیات اصولیان به این شکل می‌شود: اول، معنا یا موضوع‌له اسامی خاص چیست؟ دوم اینکه اسامی خاص چگونه بر یک فرد مشخص انطباق پیدا می‌کنند؟ درباب پرسش اول، در آرای اصولیان، می‌توان از جمله به دو جریان کلی اشاره کرد؛ از یک‌سوی، عده‌ای از جمله محقق خراسانی (ره) بر این باورند که معنای اسامی خاص (موضوع‌له)، شخص خارجی است (همان، ص: ۴۱)؛ و از سوی دیگر اصولیانی مانند حضرت امام (ره) با نقد جریان نخست، نظریه‌ی وضع برای ماهیت کلی را مطرح می‌کنند. قائلین به نظریه‌ی اول درباب چیستی معنای اسامی خاص، در میان مباحث اصولی خود اشاره‌ای به پاسخ پرسش دوم نداشته‌اند^۳؛ اما حضرت امام در پایان بحث از چیستی معنای اسامی خاص، اشاره‌ای کوتاه به نحوه‌ی ارجاع این اسامی می‌کنند. نظریه‌ای که به اعتقاد نگارندگان، می‌توان آن را همراه با نظریه‌های فرگه و راسل در دسته‌ی نظریه‌های وصفی ارجاع^۴ قرار داد؛ نظریه‌هایی که در بخش‌های بعدی مقاله به شرح و ایضاح آن خواهیم پرداخت.

هدف این مقاله، بیان و صورت‌بندی نظر امام درباب تحلیل اسم‌های خاص با استفاده از چارچوب‌های فلسفه زبان معاصر و بررسی شباهت‌های آن با مباحث مطروحه در فلسفه زبان است و در آخر نیز با بررسی نظریه‌ی ارجاع امام، با استفاده از آرای فیلسوفان زبان سعی می‌کنیم تا بر غنای نظرات اصولیان در این باب بیفزاییم.

برای این کار، در ابتدای بخش اول مقاله، اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت بر تعریف و بیان جایگاه وضع و اقسام آن در مباحث اصولی. در ادامه به تقریر نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی در میان آرای اصولیان می‌پردازیم و در نهایت، پس از ذکر اشکالات امام و دیگر اصولیان، به نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی به بیان و شرح نظر امام درباب تحلیل اسامی خاص در قالب دو پرسش مطرح‌شده خواهیم پرداخت. در بخش دوم مقاله، نگاهی کوتاه خواهیم داشت به بخشی از مباحث مطروحه در فلسفه‌ی زبان معاصر درباب اسامی خاص. در آخر نیز با توجه به این مباحث، به بررسی و تطبیق آرای حضرت امام در باب نظریه‌ی ارجاع در مورد اسامی خاص خواهیم پرداخت.

۲. تحلیل اسامی خاص در اصول فقه

مجتهد در مقام اجتهاد در نسبت با معانی الفاظ، یا با نص، یا با ظهور الفاظ کار دارد. منظور از نص، معنای آشکار برآمده از لفظ، بدون احتمال خلاف در آن است، به بیان دیگر، مقصود گوینده تنها یک معنا و آن هم معنای اولیه و روشن برخاسته از لفظ است و منظور از ظهور، معنای صریح لفظ، البته با وجود احتمال خلاف در آن است (۹، صص: ۴۸-۴۹). اصولیان یکی از منشأهای نص و ظهور را در وضع الفاظ می‌دانند. بنابراین از این رهگذر است که بحث از ماهیت وضع و اقسام آن برای اصولی اهمیت پیدا می‌کند. اصولیان برای وضع، به اعتبار وجوه گوناگون، تقسیم‌های مختلفی در منابع خود ذکر کرده‌اند؛ یکی از این وجوه، به اعتبار کیفیت تصور معناست. در هر وضعی که واضع انجام می‌دهد، شرط آن است که معنایی را که می‌خواهد لفظ را برای آن وضع کند، تصور کند، زیرا وضع، به منزله‌ی برقراری نوعی نسبت میان تصور لفظ و تصور معناست (همان، ص: ۲۷). در حالت طبیعی و عادی، همان معنای متصور، معنای موضوع‌له است، از این رو گاهی معنای کلی، یعنی معنایی که دارای مصادیق متعدد و کثیر است، به طوری که قابل انطباق بر افراد متعدد است، تصور می‌شود و لفظ برای همان معنای کلی قرار داده می‌شود، مانند اسامی جنس؛ و گاه معنای جزئی، معنایی که فقط قابل صدق بر یک فرد است، تصور می‌شود و لفظ برای همان قرار داده می‌شود؛ مانند اعلام شخصی. این تقسیم شامل دو قسم دیگر هم می‌شود که به دلیل عدم دخالت این دو قسم در بحث کنونی، به آن‌ها اشاره‌ای نمی‌کنیم.^۵ اگر در ادامه مراد از

«وضع» را معنای متصور هنگام وضع در نظر بگیریم، می‌توان دو قسم فوق را به این شکل نام‌گذاری کرد: در حالت اول، وضع عام و موضوع‌له عام، در حالت دوم، وضع خاص و موضوع‌له خاص (۵، صص: ۲۴-۲۵). اصولی در این تفکیک سعی می‌کند تا الفاظ مختلف به‌کاررفته در زبان را مانند اسامی جنس، اسامی خاص، حروف و غیر آن را با قراردادن در هریک از این اقسام موردبررسی قرار دهد؛ بنابراین همان‌طور که مشخص شد، بحث اصولی از اسامی خاص (اعلام شخصی) در قسم دوم (وضع خاص و موضوع‌له خاص) از تقسیم وضع به اعتبار کیفیت تصور معنا صورت می‌گیرد؛ البته در این میان استثنائاتی نیز وجود دارد، برای مثال محقق خراسانی در *کفایه الاصول* بحث از ماهیت موضوع‌له (معنی) اسامی خاص را در قسمت «صحیح و اعم» بحث می‌کند، یا مرحوم بهبهانی در *مباحث الفاظ*^۶ باز بحث از ماهیت موضوع‌له اسامی خاص را در *مبحث دلالت* موردبررسی قرار می‌دهد. در قسمت بعد، به سراغ تبیین و شرح یکی از نظریات ماهیت موضوع‌له در اسامی خاص، یعنی وضع برای شخص خارجی می‌رویم.

۱.۲. نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی در اسامی خاص

پس از بررسی که نگارندگان در میان آرای اصولیان در باب ماهیت موضوع‌له در اسامی خاص انجام داده‌اند، می‌توان محقق خراسانی در *کفایه الاصول*^۷، میرزا حبیب‌الله رشتی در *بدائع الافکار*^۸، سیدمحمدحسین شهرستانی در *غایه المسؤل*^۹، محمدحسین حائری اصفهانی در *الفصول الغریبه*^{۱۰}، و درنهایت، میرزا مهدی اصفهانی در *ابواب الهدی*^{۱۱} را جز قائلین به نظریه‌ی وضع اسامی خاص برای شخص خارجی دانست، به بیان دیگر، این عالمان معنای اسامی خاص را خود هویت خارجی در نظر گرفته‌اند.^{۱۲} از میان قائلان به این نظریه، به سراغ محقق خراسانی می‌رویم، چراکه وی یکی از بزرگان دانش اصول فقه شیعه است و تأثیرگذاری گسترده و عمیقی در این حوزه داشته است و هم‌اینکه در طرح نظریه‌ی خود نسبت به معنای اسامی خاص دیدگاه خاصی دارد.

۱.۱.۲. وضع برای شخص خارجی در کلام محقق خراسانی: بخشی از مباحث

اصولیان در قسمت الفاظ، تشخیص مصادیق ظهور است. مباحثی که اصولیان به دنبال تمییز معنای حقیقی از مجازی و معنای ظاهر از حاق لفظ هستند (۹، ص: ۴۶). یکی از مباحثی که در این میان برای نیل به این هدف به طور مستقل مطرح می‌شود، مبحث اعم و صحیح است. این مبحث درباره‌ی آن است که آیا الفاظ عبادات، چون صلاه، صوم (روزه)، الفاظ معاملات چون اجاره و نکاح، برای خصوص افراد صحیح از معنا که تام‌الاجزاء و شرایط هستند، وضع شده‌اند یا برای اعم از افراد صحیح و فاسد وضع شده‌اند؟ خراسانی بیان می‌کند که برخی از اصولیان وضع برای اعم را به وضع برای اشخاص خارجی در اسامی

خاص تشبیه می‌کنند، به بیانی که الفاظ مرکب عبادی مانند صلاه برای ماهیات صحیحه وضع می‌شوند؛ با وجود اینکه این ماهیات صحیحه، تغییرات فراوانی دارند، اما یک لفظ می‌تواند بر تمام مصادیق حاصل از تغییرات دلالت کند، کما اینکه در اسامی خاص نیز با وجود تبدلات گسترده در مصداق، هنوز دلالت ممکن است. بنابراین همان‌طور که لفظ زید در هر حالتی مثل کوچکی و بزرگی زید، بیماری و سلامت زید، هنوز هم دلالت می‌کند، لفظ صلاه نیز در حالت‌هایی مثل صلاه بی‌وضو، و پشت به قبله، باز می‌تواند دلالت کند. خراسانی در ضمن رد ادعای وضع برای اعم، نظر خود در باب ماهیت موضوع‌له در اسامی خاص را نیز بیان می‌کند. به نظر وی، وضع در اسامی خاص برای اشخاص خارجی است و تشخص آن‌ها به وجود خارجی خاص آن‌هاست و تا زمانی که وجود خاص باقی باشد، آن شخص نیز وجود دارد و آن اسم به آن شخص دلالت دارد، اگرچه عوارض او مورد تغییر قرار گیرد. در واقع وضع برای «هویت متشخص خارجی» صورت می‌گیرد و نه برای شخص با تمام اوصاف و عوارض آن؛ کما اینکه در نظر ایشان، عوارض فردیه از امارات و علایم تشخص است. وی معتقد است وضع در الفاظ عبادات برای مرکباتی صورت می‌گیرد که حالات و عوارض آن در تسمیه آن‌ها دخیل است، طوری که اگر نمازی پشت به قبله خوانده شود، دیگر نمی‌توان آن عمل را مدلول لفظ نماز دانست (۵، صص: ۴۱-۴۲).

مناسب است قبل از پرداختن به موضوع بعدی، اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم بر دسته‌ای از نظریه‌های معنای اسم‌های خاص در فلسفه‌ی زبان معاصر، موسوم به نظریه‌های میلی^{۱۳} که می‌توان آن را مشابه نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی در اصول دانست. بنا بر نظریه‌های میلی، معنای اسامی خاص، همان دارنده‌ی آن اسامی است (۲۷، ص: ۶۰۹). به عبارت دیگر، یک نام، تنها دارنده‌ی خودش را در معنای هر جمله‌ای که در آن قرار می‌گیرد، وارد می‌کند. چنین نظریه‌هایی را به افتخار جان استوارت میل، میلی نام‌گذاری کرده‌اند.^{۱۴} از نظر میل، کارکرد یا عملکرد این اسامی خاص صرفاً دلالت بر آن چیزی است که در باب آن سخن می‌گوییم و این البته تنها چیزی است که در باب این عملکرد می‌توان بیان کرد؛ از این رو وقتی دو اسم خاص دارای یک دارنده باشند، دقیقاً دارای نقش واحدی در زبان هستند. بنابراین می‌توان گفت معنای اسامی خاص، آن چیزی است که به آن دلالت می‌کند و فهمیدن معنای یک اسم خاص عبارت است از دانستن اینکه آن نام، به چه چیز ارجاع می‌دهد. البته رویکردهای متأخر در این نظریه‌ها ترجیح می‌دهند تا از بی‌معنایی اسامی خاص صحبت کنند، به این بیان که اسامی خاص اصلاً معنا ندارند و نقش آن‌ها، تنها دلالت کردن است.^{۱۵} ارزش اصلی در نظریه‌ی میلی^{۱۶} تطابق آن با عقلانیت شهودی ماست، به‌طور شهودی «حسن روحانی» به حسن روحانی ارجاع می‌دهد، بدون هیچ‌گونه وصفی.^{۱۷}

از جمله مهم‌ترین انتقادهای وارد بر این نظریه، اسامی فاقد مصداق^{۱۸} است، انتقادی که در قسمت‌های بعدی، به نقد مشابهش در ادبیات اصول فقه اشاره خواهد شد. در قسمت بعدی به استدلالی که در ادبیات اصول فقه در دفاع از نظریه‌ی وضع برای موجود خارجی آورده شده است، اشاره می‌شود.

۲.۱.۲. استدلالی در دفاع از وضع برای شخص خارجی: شیخ محمدتقی نجفی

اصفهانی در کتاب *هدایه‌المسترشدین* تحت عنوان «موضوع‌له الفاظ، موجودات خارجی است یا تصورات ذهنی، یا طبیعت؟»^{۱۹} برای این نظریه یک دلیل ذکر می‌کند، دلیلی که سیدمحمد شهرستانی نیز در *غایه‌المسئول* شبیه آن را آورده است.^{۲۰} البته لازم به ذکر است که صاحب هدایه این دلیل را برای اعم از اسامی خاص بیان کرده است، بنابراین کاریست آن، تنها در مورد اسامی خاص، قوت آن را دوچندان می‌کند. اما دلیل با کمی تغییر چنین است: در مورد جملاتی مانند «علی قذبلند است» یا «حسین از بازار بازگشت» باید گفت مراد و معنای موردنظر متکلم از الفاظی چون «علی» و «حسین» همان اشیا و اعیان خارجی است، زیرا در غیر این صورت باید ملتزم شویم که همه‌ی این الفاظ و موارد مشابهشان به صورت مجازی به کار رفته است و مشخص است که چنین بیانی قابل‌پذیرش نیست و ما شهوداً می‌دانیم که در کاربرد چنین واژه‌هایی مجاز به کار نرفته است^{۲۱} (ص: ۳۴۲). در بخش بعدی به سراغ برخی انتقادات مطرح‌شده نسبت به این نظریه می‌رویم.

۲.۱.۳. انتقاداتی بر نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی: از میان انتقادات

مطرح‌شده^{۲۲}، یکی از انتقادهای سه‌گانه شیخ محمدتقی اصفهانی در *هدایه‌المسترشدین* را به‌خاطر شباهتش به انتقاد اسامی فاقد مصداق بیان می‌کنیم و در آخر هم به انتقاد حضرت امام می‌پردازیم. البته باز هم در اینجا استدلال اصفهانی را تنها در مورد اسامی خاص صورت‌بندی می‌کنیم.

۱. ما در زبان مورد استفاده از اسامی خاصی استفاده می‌کنیم که دارای هیچ‌گونه مصداق (دارنده) خارجی نیستند، همانند اسم اسطوره‌ای سنباد. از طرفی، استعمال این الفاظ در معانی‌شان، حقیقی است؛ بنابراین نمی‌توان موضوع‌له این اسامی را شخص خارجی دانست (همان).

۲. بنابر نظر حضرت امام، نادرستی نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی بدیهی است، اما ایشان سعی می‌کنند با ذکر سه مثال و شاهد قرار دادن آن‌ها، استدلالی را نیز تنظیم کنند. امام بیان می‌کند که بنابر فرض پذیرش نظریه‌ی فوق، لازم می‌آید قضیه‌ای مانند: «زید موجود است» قضیه‌ای ضروری باشد، در حالی که ضروری نیست، یعنی می‌توان نقیض آن را فرض کرد و گفت: «زید موجود نیست». اما ضروری بودن آن به این خاطر است که ثبوت

ذاتیات شیء بر شیء بدیهی است. به این بیان که طبق نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی^{۲۳} در اسامی خاص، موجود خارجی یا تمام معنای اسم (زید) است یا جزء معنای آن اسم است؛ بنابراین در هر دو حالت، حمل «موجود» بر «زید» تشکیل‌دهنده‌ی گزاره‌ای تحلیلی و ضروری است؛ مثلاً در مورد مثال فوق، در معنای اسم زید، موجود متشخص نهفته است و جزء معنای آن است؛ حال، وجودی که جزء معنای زید است، اگر بخواهد بر آن حمل شود، حمل شیء بر شیء و به تعبیر دیگر، ضروری است؛ مانند اینکه بگوییم: «زید، زید است» (۱۱، ص: ۶۷).

از نظر نویسندگان، استدلال امام دارای نکات جالب و درخور توجه بوده و قابل‌بازسازی فلسفی است؛ به‌منظور سهولت و همچنین درک بهتر این استدلال، ذیلاً آن را موردبازسازی قرار می‌دهیم:

۱. (فرض خلف): معنی «زید» یا تمام موجود خارجی است یا جزئی از آن است.
۲. (فرض بدیهی): ما گزاره‌ی «زید موجود است» را شهوداً معنادار می‌یابیم، یعنی معنای آن را می‌فهمیم.

بنابراین:

نتیجه‌ی اول: ضرورتاً زید باید وجود داشته باشد، در غیر این، صورت لفظ زید (بنابر فرض ۱) بی‌معناست؛ و این یعنی کل گزاره‌ی «زید موجود است» بی‌معناست که البته با ۲ در تناقض است.

نتیجه‌ی دوم: گزاره‌ی «زید موجود است» تحلیلی نیز است، چون نفی آن مستلزم تناقض است؛ به این شرح که اگر بگوییم زید موجود نیست، مستلزم آن است که لفظ زید (بنابر فرض ۱) بی‌معناست، پس کل گزاره‌ی مذکور بی‌معناست و باز، این با ۲ در تناقض است.

واضح است که نتیجه‌ی اول، شهوداً نتیجه‌ای کاذب می‌باشد؛ چراکه زید در یک زمان ممکن است موجود و در زمان دیگر، مثلاً پس از وفات، موجود نباشد، بنابراین وجود وی ضروری نیست. از طرف دیگر، نتیجه‌ی دوم هم شهوداً نتیجه‌ای کاذب است، چراکه اگر گزاره‌ی «زید موجود است» تحلیلی می‌بود، ارزش صدق آن صرفاً براساس فهم آن گزاره مسجل می‌شد، اما واضح است که این‌طور نیست؛ چراکه ما برای معین‌نمودن ارزش صدق آن گزاره (مثلاً اینکه آیا زید هنوز در قید حیات بوده و بنابراین موجود است) احتیاج به کاوش تجربی داریم و لذا گزاره‌ی «زید موجود است» تحلیلی نبوده و بلکه ترکیبی است. از آن‌جا که فرض خلف مستلزم دو نتیجه‌ی خلاف شهود گردیده، لذا کاذب است و این همان مطلوب امام است.

امام در توضیح و تشریح غیرقابل قبول بودن نتایج اول و دوم، دو مثال دیگر را مطرح می‌کند، اما مثال دوم: «زید معدوم است». به نظر امام، در این مثال باید قائل به تناقض شویم. توضیح تناقض اینکه زمانی که وجود در جزء یا تمام موضوع له «زید» اخذ و فرض شده باشد، حمل عدم بر آن، به تناقض می‌انجامد. البته امام، قائل شدن به مجاز را راهی فرض می‌کند برای فرار از ضرورت و تناقض، راهی که بلافاصله به خاطر عدم تأیید آن توسط شهودهای زبانی ما، موردانکار واقع می‌شود. مثال سوم و نهایی امام: «زید یا موجود و یا معدوم است». باز به نظر امام، تنها نظر تبیینی در صورت پذیرش، نظریه‌ی وضع برای خارج، نسبت به این گزاره، مجازیت است؛ نظری که البته امام آن را رد می‌کند و باز با استفاده از شهودهای زبانی ما، هیچ تفاوتی میان این جمله و جمله‌ی «زید یا نشسته و یا ایستاده است» نمی‌بیند؛ بنابراین چون برای جمله‌ی دوم، عرف زبانی ما هیچ‌گونه مجازیتی قائل نیست، در مورد جمله‌ی اول هم فرض هرگونه مجازیت، خلاف شهود زبانی است. نهایتاً امام از مشکلاتی که برای تبیین سه جمله‌ی فوق، با فرض پذیرش نظریه‌ی وضع برای خارج پیش می‌آید، نتیجه می‌گیرد این نظریه نادرست و ناکارآمد است (۸، صص: ۱۱۴-۱۱۵). در قسمت بعد به تقریر نظریه‌ی حضرت امام در باب چیستی معنا در اسامی خاص و دفاع وی از آن و نهایتاً نظریه‌ی ارجاع ایشان می‌پردازیم.

۲.۲. تقریر نظر امام در باب تحلیل اسامی خاص

۲.۲.۱. چیستی معنای اسامی خاص: امام پس از رد نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی، در پاسخ به سؤال چیستی معنا یا همان چیستی موضوع له اسامی خاص، به تقریر نظر خود در این باب می‌پردازد؛ نظریه‌ای که به تعبیر امام، پس از رد نظریه‌ی اول چاره‌ای نمی‌ماند جز پذیرش آن. به نظر ایشان پاسخ به چیستی معنای اسامی خاص بر سر دو راهی این دو نظریه قرار دارد و با نفی یکی از این دو راه، ناچار باید به سمت راه دوم رفت. به نظر امام، اسامی خاص وضع شده‌اند برای ماهیاتی که دو ویژگی دارند: اول، کلی‌اند و دوم، مخصص^{۲۴} (۱۳، ص: ۲۰). البته با توجه به دیگر آثار ایشان می‌توان به جای واژه‌ی ماهیت از طبیعت و مفهوم نیز استفاده کرد، از این رو، به جای وضع برای «ماهیت کلی مخصص» می‌توان از دو عبارت وضع برای «طبیعت کلی مخصص» و «مفهوم کلی مخصص» نیز استفاده کرد.^{۲۵} در باب واژه‌ی ماهیت باید گفت که مفهومی است برآمده از سنت فلسفه‌ی اسلامی. درباره‌ی تعریف ماهیت به طور خلاصه باید گفت هر موجود ممکن دارای دو حیثیت قابل تفکیک از هم است: هستی و چیستی. سؤال از هستی همان سؤال از وجود یک شیء است و سؤال از چیستی نیز سؤال از ماهیت و طبیعت آن شیء است. توضیح این مطلب در مباحث فلسفی ذیل مسئله‌ی «زیادت وجود بر ماهیت» مطرح شده است و مراد

از آن این است که: تصور ما از وجود، غیر از تصور ما از ماهیت است (۱۷، ص: ۵۱). شیخ‌الرئیس در توضیح این مطلب سه فرض را مطرح می‌کند و می‌گوید: گاهی می‌گوییم «ماهیتی در خارج موجود است» و گاهی می‌گوییم «ماهیتی در ذهن موجود است» و گاهی می‌گوییم «ماهیتی موجود است»، اعم از اینکه در خارج باشد، یا در ذهن. هر کسی که یکی از این جملات را بیان کند، سخن او معنای محصل دارد و معنای سخن او بیش از این است که بگوید «ماهیت فلان چیز، ماهیت فلان چیز است»؛ از اینجا می‌فهمیم که معنای وجود، غیر از معنای ماهیت است (۱، ص: ۳۱). اما آنچه را باید در این بحث موردتوجه قرار داد، این است که قید وجود خارجی و وجود ذهنی در ماهیت اخذ نشده است، بنابراین چنین ماهیتی نسبتش با وجود و با عدم علی‌السویه است و می‌توان بدون دچارشدن به ضرورت و تناقض، هم وجود و هم عدم را از آن سلب کرد، به‌همین دلیل ماهیت آن، هم می‌تواند وجود پیدا کند و هم عدم یابد. بنابراین با اخذ قید ماهیت در موضوع‌له اسامی خاص، می‌توان مثال‌های روبه‌رو را بیان کرد: «ماهیت زید موجود نبود، وجود یافت» و یا گفت: «ماهیت زید یا موجود و یا معدوم است». همان‌طور که می‌بینید، حمل‌های صورت‌گرفته در این دو مثال نه ضرورتی را به‌میان می‌آورد و نه تناقضی؛ مضافاً اینکه در تبیین این دو جمله لازم نمی‌آید تا پای مجاز را وارد کنیم. اما کلی‌بودن آن، دال‌بر این است که قابل صدق بر کثیرین است. اما ویژگی دوم، یعنی مخصص، باعث می‌شود که این کلیت تنها در مقام بالقوگی باقی بماند و بالفعل، تنها بر یک فرد قابل صدق باشد. منظور وی از مخصص این است که این ماهیت کلی توسط صفات و ویژگی‌ها و اضافات بی‌شمار، تنها می‌تواند بر یک فرد که همان دارنده‌ی نام^{۲۶} است، صدق کند؛ به‌بیان‌دیگر این ماهیت کلی توسط صفات مختلفی که در آن اخذ شده است، طوری خاص شده است که مگر بر یک فرد قابل صدق نیست^{۲۷} (۱۱، صص: ۶۷-۶۸). برای مثال در مورد اسم خاص «امام خمینی(ره)» می‌توان با ذکر صفاتی چون: الف. در خمین تولد یافت.

ب. شاگرد شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود. ج. استاد شهید مطهری بود. د. از مبارزین ضد رژیم شاهنشاهی ایران در دهه‌های میانی قرن بیستم بود. ه. رهبری انقلاب مردم ایران در سال ۱۹۷۸ را برعهده داشت. و. به مدت ۱۰ سال تحت تئوری ولایت فقیه بر مردم ایران حکومت کرد و...؛ دایره‌ی مصادیق ماهیت کلی را آن قدر محدود کرد که تنها بتوان آن را در مورد یک فرد خارجی صادق دانست. لازم به ذکر است که باتوجه‌به شواهد موجود در سخنان امام، استنباط نویسندگان از سخن ایشان آن است که صفت «مخصص» برای «ماهیت کلی» باعث نمی‌شود که ماهیت و یا به‌تعبیردیگر، مفهوم کلی از کلیت افتاده و تبدیل به یک مفهوم جزئی شود. به‌بیان‌دیگر، اضافه‌نمودن صفات و ویژگی‌ها باعث نمی‌شود

که آن ماهیت کلی به تدریج، به طور تشکیکی و یا به بیان امروزی تر «فازی»، کلیت خود را از دست داده و به مفهوم جزئی تبدیل شود؛ بلکه همان طور که ذکر آن به میان رفت، ماهیت یا مفهوم، کماکان در مقام بالقوگی^{۲۸}، کلی است و تنها صفات و ویژگی‌ها باعث می‌شود که آن ماهیت کلی، به صورت بالفعل^{۲۹}، تنها بر یک فرد مشخص صدق پیدا کند. به عنوان نمونه، در مثال فوق صفاتی که بر شمردیم نافی کلی بودن ماهیت مربوطه به این معنا که نتواند بر مصادیق کثیر اطلاق گردد، نیست؛ چراکه واضح است که به طور بالقوه این امکان وجود داشت که فرد دیگری به غیر از فردی که به صورت بالفعل، تنها مصداق واقعی صفات مذکور است، واجد این اوصاف باشد. اما از سوی دیگر، در مقام عمل، یعنی به صورت بالفعل، ذکر اوصاف مذکور یک مصداق را، یعنی امام خمینی، متعین خواهد کرد.^{۳۰} رابطه‌ی میان ماهیت و اوصاف را می‌توان در چارچوب نسبت میان ذات و صفت و یا نسبت جوهر و عرض فهم کرد که البته در این مقاله مجالی برای پرداختن به چستی دقیق این رابطه و نسبت میان این دو نیست، کما اینکه طرح آن ضرورتی نیز ندارد. در قسمت بعد، جویای چگونگی ارجاع اسامی خاص در آرای حضرت امام می‌شویم.

۲.۲.۲. چگونگی ارجاع در اسامی خاص: امام در پایان مباحث خود در باب چستی معنای اسامی خاص، عباراتی را می‌آورند که حاکی از نظریه‌ی ارجاع ایشان است؛ نظریه‌ای که در پیوستگی کامل با نظریه‌ی معنای ایشان قرار می‌گیرد.

«... موضوع له در این قسم الفاظ نه ماهیت کلی قابل صدق بر کثیرین است و نه موجود متشخص خارجی است، آن چنان که ذکر آن به میان آمد. بلکه ماهیتی است که تنها بر یک فرد خارجی انطباق پیدا می‌کند» (همان). «... وضع برای موجود متشخص خارجی صورت نمی‌گیرد، بلکه وضع برای ماهیت مخصصه‌ای صورت می‌گیرد که به واسطه‌ی صفات و اضافات و ویژگی‌های بسیار، تنها بر یک فرد قابل انطباق است» (۱۳، ص: ۲۰). «... ماهیت متشخصه‌ای^{۳۱} که به واسطه‌ی خصوصیات، تنها بر یک فرد معین قابل انطباق است» (۸، ص: ۱۱۴).

همان طور که در نظریه‌ی امام در باب معنای اسامی خاص بیان شد، صفات و ویژگی‌ها به گونه‌ای در معنای اسامی خاص اخذ شده است؛ صفات و ویژگی‌هایی که در ارجاع اسامی خاص به مرجعشان به میان می‌آیند و ارجاع از طریق آن‌ها صورت می‌پذیرد و در نهایت، تنها بر یک فرد خارجی قابل انطباق می‌شوند. برای مثال می‌توان گفت صفاتی که برای اسم خاص «امام خمینی(ره)» در قسمت قبل بیان شد، می‌توانند همچون ابزاری عمل کنند تا با استفاده از آن‌ها، اسم خاص مورد نظر به فرد معین موجود در خارج که دارنده‌ی آن نام است، ارجاع دهد. نظریه‌ای که به نظر نگارندگان، آن را می‌توان در عداد قسمی از نظریه‌های

ارجاع، به نام نظریه‌های وصفی ارجاع در فضای فلسفه‌ی زبان معاصر قرار داد. (توضیح این نظریه‌ها در قسمت ۲.۲ خواهد آمد.) البته امام در دفاع از نظریه‌ی مثبت خود درباب چپستی معنای اسامی خاص، استدلال‌هایی ذکر می‌کند که در قسمت بعد به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

۲.۲.۳. دو استدلال در دفاع از نظریه‌ی حضرت امام: در میان آثار حضرت امام

می‌توان دو استدلال در دفاع از نظریه‌ی وضع برای ماهیت کلی مخصص صورت‌بندی کرد: نخست، ایشان نظریه‌ی مختارشان را کاملاً منطبق بر شهودهای زبانی ما می‌دانند و ذوق سلیم و ارتکاز مستقیم را همراه نظریه‌ی خود می‌پندارند. به بیانی که ایشان استعمالاتی را که عرف جامعه‌ی زبانی از اسامی خاص دارند، طوری می‌دانند که وجود در موضوع له آن‌ها اخذ نشده است و عامه‌ی مردم بدون اینکه در استعمالات خود دچار مجاز شوند، مسمی را گاهی موجود و گاهی معدوم فرض می‌کنند (۱۳، ص: ۲۰). البته می‌توان منشأ این شهود زبانی در این باب را همان شهودی بودن مسأله‌ی «زیادت وجود بر ماهیت» دانست، مسأله‌ای که اکثر فلاسفه‌ی اسلامی آن را بی‌نیاز از دلیل می‌دانستند و ذکر دلیل را تنها برای توجه‌دادن به این شهودات مطرح می‌کردند.^{۳۳} بیان این نکته لازم است که تکیه بر شهودهای زبانی و مبتنی کردن استدلال براساس آن، یکی از قوی‌ترین طرق استدلال هم در دانش اصول و هم در فلسفه‌ی زبان است، البته مهم آن است که فرد بتواند استدلال خود را منطبق بر شهودهای زبانی نشان دهد.

دوم، استدلال دوم امام را می‌توان در قالب استدلال از طریق بهترین تبیین^{۳۳} صورت‌بندی کرد که این نیز از رایج‌ترین طرق استدلال در فضای فلسفه‌ی زبان معاصر است. منظور از I.B.E روند استنتاجی است که در آن از این واقعیت استفاده می‌شود که اگر یک فرضیه‌ی خاص صادق است، باید تبیین‌کننده‌ی شواهد نیز باشد و این مطلب را به‌عنوان یک عامل مجاز برای پی‌بردن به صدق یک فرضیه می‌شمارد. براساس I.B.E حکم به پذیرش یک فرضیه، بر مبنای مقایسه قدرت تبیین‌گری آن فرضیه در نسبت با سایر فرضیه‌های بدیل صورت می‌گیرد؛ قدرتی که معیارهایی چون سادگی، کامل بودن، وحدت و دقت می‌تواند بازگوکننده‌ی آن باشد^{۳۴} (۲۶، صص: ۱۲۲-۱۲۳). بنابراین بر طبق این استدلال باید گفت که ما در زبان با پدیده‌ای به نام «اسم‌های خاص» روبه‌رو هستیم که هم شهوداً آن‌ها را دارای معنی می‌دانیم و هم شهوداً آن‌ها را در ارجاع موفق ارزیابی می‌کنیم. حال، فیلسوف زبان و یا عالم اصولی سعی می‌کند در جهت تبیین این پدیده‌ها به سمت نظریه‌هایی برود که هم از عهده‌ی تبیینشان برآید و درعین حال، ساده‌تر و دقیق‌تر نیز باشد. حال با این مقدمه، امام سعی می‌کند تا نشان دهد نظریه‌ی مختارش با وجود قدرت تبیین

یکسان، با نظریه‌ی رقیبش (نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی)، دیگر نیازی به فرض مجازیت (در صورت پذیرش حمل مجازی در مثال‌های قسمت ۱.۱.۳) در تبیین دسته‌ای از جملات ندارد، و این عدم‌نیاز به فرض مجازیت، باعث می‌شود نظریه‌ی امام نسبت به نظریه‌ی رقیبش موجه‌تر و مرجح باشد (۱۱، ص: ۶۸).

همان‌طور که مشاهده کردیم، امام در باب نظریه‌های معنای اسم‌های خاص، با نقد نظریه‌ی «وضع برای شخص خارجی»، به دفاع از نظریه مختارش یعنی «وضع برای ماهیت کلی مخصوصه» پرداخت و در ادامه، قائل به نوعی نظریه‌ی وصفی در باب ارجاع می‌شود. در ادامه ما تمرکز خواهیم کرد بر روی نظریه‌ی ارجاع ایشان که برای راحتی در اشاره، آن را (E.T.R)^{۳۵} می‌نامیم.

بنا بر (E.T.R):

در اسامی خاص چگونگی و مکانیسم ارجاع، از طریق صفات صورت می‌گیرد، بدین صورت که صفات اخذشده در معنای اسامی خاص، مرجع و دارنده‌ی آن نام را به طور منحصربه‌فردی متعین می‌کند.

اما لازم است تا برای بیان انتقادات مطرح در باب نظریه‌های وصفی ارجاع در فلسفه‌ی زبان معاصر، نیم‌نگاهی داشته باشیم بر بخشی از نظریات تحلیل اسامی خاص فیلسوفان زبان، تا از این رهگذر هم به مشابهت‌های این نظریه‌ها توجه شود و هم درک عمیق‌تری نسبت به این انتقادات حاصل شود.

۳. تحلیل اسامی خاص در فلسفه‌ی زبان

دو پرسش ذکرشده در ابتدای مقاله مباحث گسترده و البته پاسخ‌های ناتمام فراوانی را به وجود آورده‌اند؛ برای بررسی بهتر این پرسش‌ها به چند نظریه‌ی مهم در حوزه‌ی مسائل معنی‌شناسی و ارجاع اشاره خواهیم کرد. نظریه‌های میلی و وصفی را می‌توان از جمله نظریات مهم شکل‌گرفته در فلسفه‌ی زبان معاصر در پاسخ به پرسش اول دانست. در پاسخ به پرسش دوم نیز می‌توان نظریه‌های وصفی، علی^{۳۶} و ترکیبی^{۳۷} را از جمله نظریه‌های این حوزه برشمارد. در این قسمت مروری کلی خواهیم داشت بر نظریه‌های وصفی معنای اسامی خاص که البته جریان دیگر، به تناسب در قسمت (۱.۱.۱) مقاله ذکر آن رفت. در رابطه با نظریات ارجاع نیز تنها به نظریات وصفی اشاره خواهیم کرد. لازم به ذکر است که دو جریانی که در نظریه‌ی معنا و ارجاع در این قسمت به آن خواهیم پرداخت، به ترتیب همان خوانش‌های قوی و ضعیفی است که کریپکی از نظریه‌ی وصفی بیان می‌کند؛ توضیح

بیشتر این دو خوانش در آینده خواهد آمد. سعیمان براین است تا در این قسمت اهم مقدمات لازم جهت بررسی تطبیقی آرای امام را به دست داده باشیم.

۱.۳. اشاره‌ای به نظریه‌های وصفی مطرح شده در باب معنای اسامی خاص در فلسفه‌ی زبان

مجموعه‌ی انتقادات از نظریه‌های میلی در باب معنای اسامی خاص،^{۳۸} مسائلی را آفریدند که رفتن به سمت نظریه‌ی رقیب را ترغیب می‌کردند. نظریه‌های وصفی به‌عنوان بدیل نظریه‌های میلی، به‌خاطر توانشان در حل بسیاری از معماهای به‌وجودآمده برای نظریه‌های میلی، موردحمایت قرار گرفته‌اند. نظریه‌های وصفی توسط فرگه، راسل و درنهایت توسط سِرل بیان شده است. این نظریه‌ها مدعی‌اند که معنای اسامی خاص، وصف است و یا به‌طور کلی یک «محتوای مفهومی»^{۳۹} است که با آن مرتبط است. برای فرگه این محتوای مفهومی (که آن را معنی (sense) می‌نامد) طریقه‌ی نمایش^{۴۰} چیزی است که آن اسم به آن ارجاع می‌دهد (۲۱، صص: ۵۶-۷۸). به‌عنوان مثال معنی «ستاره شامگاهی» شرایط وصفی^{۴۱} است که یک شیء باید برآورده^{۴۲} کند تا بتواند به‌عنوان مرجع «ستاره شامگاهی» در نظر قرار گیرد. برای دیگران مثل راسل، محتوای مرتبط^{۴۳} آن چیزی است که زمانی که گوینده از آن نام استفاده می‌کند، در ذهن دارد^{۴۴} (۲۹، صص: ۱۵۲-۱۶۷). براساس خوانش‌های متأخر از نظریه‌ی وصفی که توسط سِرل بیان شده است، معنای اسامی خاص اوصاف معین و مشخص نیست، بلکه خوشه‌ای^{۴۵} است از وصف‌های نامعین و نامحدود که توسط گوینده با آن نام مرتبط دانسته شده است (۳۱، صص: ۱۶۶-۱۷۳). مزیت‌های تئوری‌های توصیفی باعث شده تا در ادبیات فلسفه‌ی زبان معاصر طرفداران زیادی پیدا کند، از جمله‌ی این امتیازها می‌توان به حل معماهایی اشاره کرد که در نظریه‌های میلی حل‌ناشدنی به‌نظر می‌رسیدند. البته باز این نظریه‌ها نیز از انتقادات در امان نمانده‌اند. در قسمت بعد به سراغ نظریه‌ی وصفی ارجاع می‌رویم، نظریه‌ای که به‌نظر نگارندگان، می‌تواند E.T.R را نیز در عداد آن شمارد.

۲.۳. اشاره‌ای به نظریه‌های وصفی در باب ارجاع اسامی خاص در فلسفه‌ی زبان

بر طبق هر نظریه‌ای از این جنس، مرجع اسامی خاص به‌وسیله‌ی محتوای وصفی مرتبط، متعین می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، مرجع هر آن چیزی است که محتوای مرتبط را ارضا کند (۲۷، صص: ۶۱۰-۶۱۱). مطابق این مکانیسم، اگر کسی هنگام به‌کاربردن یک اسم خاص هیچ وصفی را به آن نسبت ندهد، با گفتن آن نام خاص به هیچ چیز ارجاع نداده است. استدلال‌هایی که برای این نظریه بیان شده است، هم شهودی است و هم روش‌شناسانه است. وقتی از فردی بپرسید زمانی که از اسامی خاص استفاده می‌کند به چه

چیزی اشاره می‌کند، به احتمال زیاد آن فرد در جواب، وصفی را بیان می‌کند. فرض کنید کسی نام «رابعه عدویه» را به کار ببرد. نامی که شما آن را نمی‌شناسید. در این هنگام چه کار می‌کنید؟ خواهید پرسید که این رابعه کیست؟ گوینده در پاسخ به شما می‌گوید: اولین عارف و صوفی زن در تاریخ اسلام که در قرن دوم هجری می‌زیسته و عطار نیشابوری هم در کتاب تذکره/الاولیا از وی یاد کرده است. پرسش شما به این خاطر است که نمی‌دانستید «دارنده‌ی» آن نام کیست و لذا سؤالی مطرح کردید که ناظر به «کی (who)» است؛ پاسخی هم که دریافت کردید نوعی توصیف بود؛ به بیان دیگر، شما مرجع آن نام را توسط توصیفات ملحق شده به آن اسم دریافت نمودید. این نظریه، زمانی که در کنار نظریه‌ی وصفی درباب معنا قرار می‌گیرد، ارزش روش‌شناسانه‌اش مشخص می‌شود؛ چراکه یک پدیده‌ی واحد (محتوای مفهومی مرتبط) هر دو امر معناداری و ارجاع را تبیین می‌کند. این نظریه توسط کریپکی تحت عنوان نظریه‌ی وصفی ضعیف موردانتقادهایی قرار گرفته است. در قسمت پایانی مقاله به این انتقادات خواهیم پرداخت.

۴. بررسی E.T.R. با توجه به انتقادات کریپکی

کریپکی در نام‌گذاری و ضرورت دو خوانش از نظریه‌ی وصفی بیان می‌کند؛ اولین خوانش که موسوم است به خوانش قوی، نظریه‌ای است درباب معانی اسامی خاص که بنا بر آن اسم خاص مترادف با یک وصف معین یا مجموعه‌ای از اوصاف است. (وصف معینی که فقط مرجع آن اسم خاص واجدش است) اما خوانش دوم یا خوانش ضعیف که مربوط به نظریه‌های ارجاع اسامی خاص است، مدعی است که اسم خاص با وصف مربوط، هم‌معنا نیست، اما وصف خاص مرجع اسم خاص را معلوم می‌کند (۲۲، صص: ۲۷-۲۹). به‌عنوان مثال «امام خمینی» هم‌معنا با «شاگرد حائری و استاد مطهری» نمی‌باشد؛ بلکه مرجع «امام خمینی» توسط صفت «شاگرد حائری و استاد مطهری بودن» معین می‌شود. با توجه به خوانشی که نگارندگان از تحلیل اسامی خاص امام در قالب دو پرسش به‌دست دادند، به نظر می‌آید نظریه‌ی ارجاع ایشان کاملاً مشابه با خوانش دوم کریپکی از نظریه‌ی وصف‌هاست. به بیانی که گذشت، امام صفات و ویژگی‌های معنای یک اسم خاص را در معلوم کردن مرجع آن اسم کافی و لازم می‌داند. با اینکه می‌توان در شباهت نظریه‌ی معنای امام با خوانش قوی کریپکی نیز شواهدی یافت، از جمله اینکه امام به نحوی صفات را در ماهیت موضوع‌له اسامی خاص وارد می‌کند و از ماهیتی نام‌برد که به‌نوعی صفات در آن مندرج است، اما مطمئناً این دو را نمی‌توان کاملاً شبیه انگاشت؛ یا حداقل برای مشابه‌دانستن این دو باید در تفریر نظریه‌ی امام، از جمله معنای ماهیت، تغییراتی صورت

داد.^{۴۶} باری، کریپکی نسبت به هر دو خوانش در کتابش انتقاداتی مطرح کرده است که باتوجه به شباهت E.T.R با نظریه‌ی وصفی ارجاع، می‌توان این اشکال‌ها را نیز نسبت به نظر ایشان مطرح کرد، اما از آنجایی که در این مقاله، تنها می‌خواهیم E.T.R را مورد ارزیابی قرار دهیم، تنها به انتقادهای وی از خوانش ضعیف می‌پردازیم و از میان این انتقادات، باز تنها به استدلال سمانتیکی^{۴۷} به‌خاطر قوت بیشتر آن اشاره خواهیم کرد؛ البته لازم به ذکر است که این حملات به خوانش ضعیف، خود، از انتقاد به‌دور نمانده‌اند.^{۴۸}

۴.۱. استدلال سمانتیکی

این استدلال به‌صورت خلاصه بیان می‌کند که توصیفات، نه شرط لازم و نه شرط کافی برای ارجاع به دارنده‌ی یک اسم هستند. در ادامه، برای فهم بهتر مطلب به توضیح دو مثال نقض کریپکی می‌پردازیم.

مثال نقض اول. ادعایی که کریپکی در اینجا موردنقد قرار می‌دهد، از این قرار است: یک اسم زمانی می‌تواند بر یک شیء دلالت کند که گوینده‌ی اسم، وصف منحصر به فرد و تعیین‌کننده‌ی هویت آن شیء را به اسم مرتبط کند، تا بدین وسیله گوینده، دارنده‌ی آن نام را بشناسد. مطابق نظریه‌ی وصف‌ها، این کار با مرتبط‌ساختن وصفی با اسم مذکور صورت می‌گیرد و پیش از این مرتبط‌ساختن، هیچ دارنده و مرجعی تعیین نمی‌شود. کریپکی در مقابل، مدعی است ما حتی در تعیین مرجع نیز به چنین چیزی احتیاج نداریم. کریپکی برای تقریر استدلال خود از ما می‌خواهد مثال «ریچارد فاینمن» را در نظر بگیریم؛ فردی که یکی از بزرگ‌ترین فیزیک‌دانان معاصر بود. کریپکی معتقد است اگر از یک فرد عامی سؤال کنیم که فاینمن چه کسی است، نهایت چیزی که به ما می‌گوید این است که وی یک فیزیک‌دان بوده است، وصفی که اصلاً نمی‌تواند به‌طور منحصر، فردی را در خارج متعین کند؛ درحالی‌که آن شخص عامی که دانش خاصی درباره‌ی فیزیک ندارد، می‌تواند به‌طور موفقی به فاینمن ارجاع دهد (همان، صص: ۸۰-۸۱). بنابراین در این مثال، دانستن توصیفات کامل درمورد فاینمن، شرط لازم برای ارجاع به فاینمن نیست؛ یعنی بدون دانستن آن‌ها هم می‌توان به دارنده‌ی «فاینمن» ارجاع داد.

بیاید برای فهم کامل‌تر استدلال کریپکی مثال «صائب تبریزی» را در نظر بگیریم؛ فردی که بزرگ‌ترین غزل‌سرای قرن یازدهم هجری بوده است. در اینجا نیز اگر از یک فرد ناآشنا با ادبیات فارسی سؤال کنیم که صائب تبریزی چه کسی است، نهایت چیزی که به ما می‌گوید این است که وی یک شاعر است. وصفی که اصلاً نمی‌تواند منحصرأ فردی را در خارج مشخص کند و می‌توان در عالم خارج مرجع‌های بی‌شماری برای آن در نظر گرفت،

درحالی که آن فرد عادی می‌تواند در ارجاع به صائب تبریزی موفق عمل کند؛ بنابراین این یک مثال نقضی است برای مدعای قائلان به نظریه‌ی وصفی ارجاع.

مثال نقض دوم. بنا بر نظر کریپکی، نظریه‌ی وصفی مدعی است که گوینده با به‌کاربردن اسم خاص، به شخصی ارجاع می‌دهد که وصف منحصر به فرد و معینی که مرتبط با اسم است، درباره‌اش صادق است. برای استدلال علیه این ادعا، کریپکی فرض می‌گیرد که ادعای گذشته در مثال قبل صادق است، چرا که در صورت کذب ادعای قبل، دیگر نوبت به طرح این ادعا نمی‌رسد؛ بنابراین پرسش اصلی این است که آیا زمانی که گوینده اسم خاصی را به کار می‌گیرد، در واقع دارد به کسی ارجاع می‌دهد که وصف مرتبط با اسم مذکور درباره‌اش صادق است یا خیر؟ برای این استدلال، کریپکی تصور می‌کند که فردی گودل را با این وصف می‌شناسد که وی قضیه‌ی ناتمامیت حساب را اثبات کرده است، حال آیا می‌توان گفت هر کسی که ناتمامیت حساب را کشف کرده است، مدلول «گودل» است؟ کریپکی فرض می‌گیرد که گودل در حقیقت صاحب این قضیه نبوده است، بلکه دوست وی «اشمیت» که به‌طور مشکوکی مرده بود، خالق واقعی این قضیه بوده است و گودل به طریقی دست‌نوشته‌ی اثبات قضیه را از وسایل اشمیت پیدا می‌کند و به‌طور ناجوانمردانه‌ای به نام خود معرفی می‌کند، بنابراین مطابق نظریه‌ی مورد بحث، وقتی آن فرد، نام «گودل» را به کار می‌برد، حقیقتاً دارد به اشمیت ارجاع می‌دهد، چون اشمیت یگانه شخصی است که وصف «کسی که قضیه‌ی ناتمامیت حساب را کشف کرد» در مورد وی صدق می‌کند. بدین ترتیب، آن فرد با به‌کاربردن اسم «گودل» همواره دارد به اشمیت ارجاع می‌دهد. درحالی که کریپکی خلاف این نظر را دارد و معتقد است در این حالت نیز زمانی که آن فرد نام «گودل» را به کار می‌برد، حقیقتاً دارد به گودل ارجاع می‌دهد؛ حتی اگر صفتی که با اسم «گودل» مرتبط است، تعیین‌کننده‌ی اشمیت باشد، بنابراین کریپکی نتیجه می‌گیرد که در مورد «گودل» توصیفات مربوطه ضمانت نمی‌کند (کافی نیست) برای اینکه به کاشف واقعی ناتمامیت اشاره کنیم و اینکه مثال‌های برگرفته از زندگی واقعی ما نشان می‌دهند که وصف‌های مرتبط با اسم، عملکردی را که نظریه‌ی وصف‌ها به آن‌ها نسبت می‌دهد (تعیین مدلول یک اسم) برآورده نمی‌کنند (همان، ص: ۸۳).

۵. نتیجه

در این مقاله سعی کردیم با صورت‌بندی تحلیل حضرت امام از اسامی خاص در قالب دو پرسش اصلی مطرح در باب اسامی خاص در فلسفه‌ی زبان، زمینه‌ی مقایسه‌ی آرای ایشان با فیلسوفان زبان را مهیا ساخته باشیم؛ تا از این طریق مسیری باز کرده باشیم در تبادلات

معرفتی دو جریان فکری متعلق به دو سنت کاملاً متفاوت. امام معنای اسامی خاص را «ماهیت کلی مخصوصه» می‌داند، نظریه‌ای که به نظر ایشان می‌تواند با وجود قدرت تبیین این قسم از الفاظ، گرفتار انتقادات ایشان نسبت به نظریه‌ی «وضع برای شخص خارجی» نشود. در مکتوبات ایشان در دفاع از نظریه‌ی مختار می‌توان دو استدلال مبتنی بر شهود و استدلال از طریق بهترین تبیین را صورت‌بندی کرد. نظریه‌ی ارجاع ایشان را نیز می‌توان در گروه نظریه‌های وصفی ارجاع و همنشین نظریات فرگه و راسل درباب ارجاع اسامی خاص قرار داد. همان‌طور که نشان دادیم، تحلیل امام علی‌رغم دارابودن بصیرت‌های ارزشمند در نقد نظریه‌های میلی در معنای اسامی خاص و البته طرح نظریه‌ی ارجاعی که تا آن زمان مسبوق به سابقه نبوده است؛ در نهایت باید گفت اگر انتقادهای کریپکی موجه باشند، چالشی برای نظریه‌ی معنای ایشان به وجود می‌آورند. البته استدلال‌های کریپکی همان‌طور که به آن اشاره رفت، از انتقاد مصون نمانده است، اما این استدلال‌ها باعث شد تا فیلسوفان زبان دیگر به پروژه‌ی وصف‌ها به‌عنوان یک پروژه‌ی کامل در ارجاع نگاه نکنند و به سمت بسط نظریه‌های ترکیبی روانه بشوند.

از ضرورت طرح بحث‌های تطبیقی میان آرای اصولیان ما در مباحث الفاظ و فیلسوفان زبان، بیش از بیست سال در ایران می‌گذرد. اما با وجود صورت‌گرفتن چند کار ارزشمند که البته به تعداد انگشتان یک دست نمی‌رسد، دیگر شاهد خلق اثر ارزشمندی در این حوزه نبوده‌ایم. نگارندگان امیدوارند این مقاله بتواند کمکی هر چند ناچیز، در بسط مجدد چنین مباحثی در میان عالمان قوم کرده باشد. البته موضوع این مقاله (اسم خاص) به‌خاطر عدم‌دخالتش در مباحث اصلی اصول فقه، طبیعتاً تأثیر مستقیمی ندارد؛ اما موضوعاتی چون حقیقت استعمال، حقیقت اخبار و انشاء، حقیقت وضع و... وجود دارد که طرح مباحث تطبیقی در میان آن‌ها می‌تواند با تأثیر مستقیمی که در مباحث اصلی اصول می‌گذارد، به رشد و بالندگی دانش اصول فقه کمک بکند.

یادداشت‌ها

1. pick out

۲. البته لازم به ذکر است، که پرسش دوم در ادبیات اصولی ما به جز اشارات اندکی که حضرت امام در کتاب‌های اصولی خود دارند، به‌کلی مغفول مانده است، بنابراین نگارندگان ترجیح دادند تا واژه‌ای را که خود امام در این بحث استفاده کرده است به‌کار گیرند. شاید اشکال شود، از آنجا که واژه‌ی انطباق از صفات معانی کلی است، به این صورت که معنای کلی بر فردی از افراد منطبق یا تطبیق می‌شود، کاربست آن در رابطه‌ی با اسامی خاص ناموجه است، اما به‌نظر می‌رسد که این

کاربست، با توجه به نظریه‌ی معنای اسامی خاص امام، موجه است. برای مطالعه‌ی بیشتر به قسمت: ۱. ۲. ۱ مراجعه کنید.

۳. باید توجه داشت که معنای لفظ دلالت یا ارجاع (reference) در فلسفه‌ی زبان کاملاً متفاوت با دلالت در سیاق علم منطق و اصول فقه است. در منطق و علم اصول، دلالت لفظی را این‌گونه تعریف می‌کنند: «انتقال از تصور لفظ به تصور معنی»؛ در حالی که مقصود از دلالت یا ارجاع در فلسفه‌ی زبان، پدیده‌ای است [دقت شود] که با مدلول سمانتیکی یا معنایی لفظ (semantical reference) ارتباط پیدا می‌کند. مدلول سمانتیکی یک اسم، همان چیزی است که «نامیده» شده است؛ یعنی مسما و مدلول سمانتیکی وصف همان چیزی است که به نحو یگانه‌ای، وصف بر آن صادق است. بین این معنا از دلالت و دلالت به‌عنوان فعلی از افعال متکم (speech act) تفاوت‌های بنیادین وجود دارد. بنابراین یکسان‌نگاری پرسش از چگونگی ارجاع یا دلالت در فلسفه‌ی زبان با مباحثی همچون دلالت تصویری، اخطار معنی به ذهن مخاطب، و انباء در اصول و ادبیات عرب، حاصل از عدم درک درست تفاوت معنایی دلالت در فلسفه‌ی زبان و علم اصول است. برای آشنایی بیشتر در این زمینه ن.ک به: لاریجانی، ۱۳۷۵: ۱۸-۱۹.

4. Reference Descriptive Theories

۵. در حالت سوم، واضع از طریق یک عنوان جامع و مشیر، افراد معنا را تصور می‌کند و لفظ را برای همان افراد قرار می‌دهد، چراکه واضع نمی‌تواند افراد بی‌نهایت معنا را هنگام وضع در ذهن آورد؛ این قسم مانند وضع ضمائر، اسامی اشاره، موصولات، حروف و هیئات است. اما حالت چهارم که معنای متصور، جزئی و «موضوع‌له» کلی باشد، محال است، چون جزئی آینده‌ی کلی و مشیر بدان نیست. برای آشنایی بیشتر در این زمینه ن.ک به: صدر، ۱۴۳۲: ۷۶-۷۷.

۶. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: البهبهانی، ۱۴۳۳: ۳۳-۳۸.

۷. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: الخراسانی، ۱۴۲۲: ۴۱.

۸. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: الرشتی: ۳۹.

۹. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: شهرستانی: ۲.

۱۰. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: حائری اصفهانی: ۱۶.

۱۱. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶۱ و ۱۱۳. البته در مورد میرزا مهدی اصفهانی باید خاطر نشان کرد که اولاً، دیدگاه‌های وی در حوزه‌ی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است که وی را به سمت نظریه‌ی وضع برای خارج کشانده است و ثانیاً اینکه وی تنها در مورد اسامی خاص قائل به این نظریه نیست، بلکه نظریه‌ی وی شامل الفاظ عام، علائم و اشارات نیز می‌شود.

بررسی تطبیقی نظر امام خمینی (ره) راجع به اسامی خاص براساس نظریات ارجاع ۱۲۳

۱۲. البته تمام تعبیراتی که قائلان به نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی به‌کار برده‌اند، یکسان نیست؛ برای مثال محقق خراسانی از تعبیر شخص استفاده کرده‌اند و تشخیص آن را به وجود خاص می‌دانند، اما در عوض، عده‌ای از تعبیر موجود متشخص خارجی استفاده کرده‌اند. اما باید توجه داشت که دو تعبیر یکسان نیست. اما تفاوت به این است که وجود خاص، مبتنی بر اصالت وجود و تشکیک در وجود است و اینکه مابه‌الاشتراک عین مابه‌الامتیاز است، اما موجود متشخص مبتنی بر اصالت ماهیت و تشخص ماهیت به عوارض مشخصه است؛ به عبارت دیگر، بنابر اول، زید وجود خاص و وجود انسان است و بنابر دوم، زید انسان متشخص موجود است. اما برای اینکه خود را در این مقاله از این مناقشات رها کنیم، از تعبیر شخص خارجی استفاده می‌کنیم تا بیانگر قدر مشترک این نظریه باشد. منظور از قدر مشترک را در پی‌نوشت ۱۹ ببینید.

13. Millian Theories

۱۴. میل در کتاب *A System of Logic* به طرح نظریه‌ی خود در این باب پرداخته است.

۱۵. برای آشنایی بیشتر با این رویکرد ن.ک به: Salmon (1986) و Soames (1987).

16. Millianism

۱۷. برای آشنایی بیشتر با این نظریه‌ها ن.ک به: Miller (1998).

۱۸. empty names، به نظر نگارندگان استفاده از مفهوم «مصدق» در ترجمه‌ی این عبارت خطاست؛ چراکه مصداق در مقابل مفهوم قرار می‌گیرد، آن هم از حیث کلیت مفهوم. بنابراین استفاده از مصداق برای اسامی خاص با در نظر گرفتن جزئیت آن، ناموجه است و بهتر است از لفظ «دارنده» استفاده شود. با این حال به دلیل رایج بودن این ترجمه، نگارندگان از اصلاح آن صرف نظر می‌کنند.

۱۹. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: النجفی الاصفهانی، ۱۴۲۹: ۳۳۴.

۲۰. برای مطالعه‌ی این مطلب ن.ک به: شهرستانی: ۲.

۲۱. استدلالی که به نظر، گرفتار مغالطه‌ی مصادره به مطلوب شده است و عین ادعا را دلیل بر مدعای خود قرار می‌دهد!

۲۲. برای مطالعه‌ی کامل این انتقادات ن.ک به: النجفی الاصفهانی، ۱۴۲۹: ۳۴۲-۳۴۳.

۲۳. اگر اصطلاح «شخص خارجی» را بیانگر قدر مشترک این نظریه بدانیم و منظورمان از قدر مشترک این باشد که در این نظریه، وجود به نحوی (جزء، تمام یا شرط موضوع‌له) در ماهیت موضوع‌له داخل شده است، آن وقت باید گفت این انتقاد به هر دو تفسیر از این نظریه وارد است.

۲۴. البته امام در کتاب خود تنها از عبارت «ماهیت کلی» استفاده می‌کنند (۱۱، ص: ۶۷). اما لنگرودی در تقریر خود از مباحث امام، در *جوهر الاصول*، از «ماهیت کلی متشخصه» استفاده

می‌کند (۸، ص: ۱۱۳). البته این اختلاف به همین جا ختم نمی‌شود و سبحانی نیز در تقریر خود در تهذیب/الاصول، از «ماهیت کلی مخصصه» استفاده می‌کند (۱۳، ص: ۲۰). اما به نظر می‌رسد باتوجه به مراد ایشان از این لفظ که همان عدم‌صدق بر کثیرین است و باتوجه به بار فلسفی مفهوم «تشخص»، مناسب است تا تنها از عبارت «ماهیت کلی مخصصه» استفاده کنیم.

۲۵. برای نمونه ن.ک به: الاشتهاردی، ۱۴۱۸: ۳۶-۴۰.

26. bearer

۲۷. شاید خواننده‌ی آشنا با مشرب فلسفی امام، تخصیص مفهوم کلی توسط صفات و عوارض را ناهمخوان با دیگر مدعیات فلسفی ایشان بدانند، چراکه بنا بر فلسفه‌ی صدرایی که امام بر مشی آن قدم می‌گذارد، تشخص به وجود است و کلی به عوارض شخصیه، تشخص تام پیدا نمی‌کند. اما شاید بتوان با تمایز میان دو مفهوم «تخصص» و «تشخص» ناهمخوانی ذکر شده را به نحوی رفع کرد، به این صورت که عوارض و صفات، نزد امام باعث تخصیص مفهوم کلی می‌شود، به این معنا که این تخصیص هرگز کلی را از کلیت در مقام بالقوگی نمی‌اندازد، بلکه تنها باعث تخصص آن و نه تشخص آن در مقام بالفعلی می‌شود، یعنی دراصل، این مفهوم، کلی است اما در عالم واقع، تنها یک مصداق برای آن وجود دارد. اما باید گفت امام هم در طرح نقد خود نسبت به نظریه‌ی وضع برای شخص خارجی و هم در تقریر نظریه‌ی خود در باب معنای اسامی خاص، تبیین و فهمی که از مبحث جوهر و عرض ارائه می‌کند، کاملاً مشائی و به دور از فلسفه صدرایی است.

28. in principle

29. in practice

۳۰. اینکه چه زمانی و تحت چه صفتی ماهیت/ مفهوم کلی، تنها بر یک فرد انطباق می‌یابد و دایره‌ی مصادیقش تنها به یک فرد محدود می‌شود، پرسشی است که برای پاسخ به آن باید شرایط متغیری را به میان آورد. به این معنا که تعداد و کیفیت صفات برای اینکه بتوانند منحصراً مصداق خاصی را متعین نمایند، کاملاً وابسته به زمینه‌ی (context) گفت‌وگو - مثلاً زمان و مکان، پیش‌زمینه‌های معرفتی گوینده و مخاطب و غیر آن بستگی دارد. برای مثال صفت «صاحب نظریه‌ی ولایت مطلقه فقیه» برای یک فرد آشنا به مسائل فقهی می‌تواند صفتی باشد که به‌طور قاطع دارنده‌ی آن را در خارج متعین کند؛ اما همین صفت برای یک فرد عامی ناآشنا به این مباحث مطمئناً چنین کارکردی ندارد و مثلاً باید از صفت «رهبر انقلاب ایران در بهمن ۵۷» استفاده کرد تا نقش کارکردی صفت گذشته را برای وی داشته باشد. البته لازم به ذکر است که امام در دفاع از نظریه‌ی خود لزومی به تشریح بیشتر مطلب فوق ندارند، چراکه اساساً آنچه برای نظریه‌ی وی بااهمیت است، نشان‌دادن این مطلب است که ماهیات کلی موضوع‌له اسامی خاص، به‌طور عام می‌توانند با اضافه‌شدن صفات به آن‌ها، تنها بر یک فرد مشخص انطباق بیابند، مطلبی که براساس استنباط ما، به نظر می‌آید امام به‌خوبی توانسته است آن را نشان دهد. در بخش‌هایی از مقاله‌ی

بررسی تطبیقی نظر امام خمینی (ره) راجع به اسامی خاص براساس نظریات ارجاع ۱۲۵

پیش رو (خصوصاً بخش ۲ مقاله) این مدعای کلیدی را طرح و سپس بررسی کرده‌ایم که این نظر امام به نحو جالبی قابل‌مقایسه با برخی نظریه‌های وصفی ارجاع در فلسفه‌ی زبان معاصر، همچون نظریه‌ی فرگه و راسل درباب نحوه‌ی ارجاع اسامی خاص است. درواقع چنان‌که توضیح خواهیم داد، مدعای اصلی مقاله پیش رو ناظر به همین مطلب است.

۳۱. به پی‌نوشت ۲۰ مراجعه کنید.

۳۲. برای آشنایی بیشتر در این زمینه ن.ک به: مطهری، ۱۳۶۸.

33. inference to the best explanation

۳۴. برای آشنایی بیشتر در این زمینه ن.ک به: Lipton, (2004)

35. Emam's Theory of Reference

۳۶. Causal Theories ، برای مطالعه در این زمینه ن.ک به: Devitt & Sterelny (1999)

۳۷. Hybrid Theories، برای مطالعه در این زمینه ن.ک به: Evans (1973) & (1982)

۳۸. مهم‌ترین انتقادات به نظریه‌ی میلی را می‌توان، جملات این‌همانی (identity sentences)، اسنادهای گرایش گزاره‌ای (propositional attitude attributions)، اسامی فاقد‌مصدق (empty names) دانست. برای آشنایی بیشتر با این انتقادات ن.ک به: Miller (1998)

39. conceptual content

40. mode of presentation

41. descriptive conditions

42. satisfy

43. content associated

۴۴. البته لازم به ذکر است که در مورد نظریه‌ی معنای اسامی خاص نزد راسل، میان فیلسوفان زبان اختلاف است و بعضی راسل را فاقد نظریه‌ی معنا در این حوزه می‌دانند. به علاوه اینکه راسل میان «اسم خاص عرفی» و «اسم خاص منطقی» فرق می‌گذارد: راسل اسامی خاص عرفی را حقیقتاً اسم خاص نمی‌داند، بلکه درحقیقت، آن‌ها را وصف خاص می‌شمارد. در اسم خاص منطقی، به‌نظر راسل اسم خاص هیچ وصفی را دربرندارد و لذا این‌گونه اسم خاص منحصر می‌شود در اسامی اشاره. برای آشنایی بیشتر در این زمینه ن.ک به: Miller (1998)

45. cluster

۴۶. برای نمونه ن.ک به: مروارید، ۱۳۸۴: ۸۴.

47. semantic argument

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۴۲۸)، *الهیات شفاء*، قم: انتشارات ذوی القربی.
۲. اصفهانی، میرزا مهدی، (۱۳۸۵)، *ابواب الهدی*، به تحقیق حسن جمشیدی، چاپ دوم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۳. الاشتهاردی، حسین، (۱۴۱۸)، *تنقیح الأصول*، ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی.
۴. البهبهانی، علی، (۱۴۳۳)، *مقالات حول مباحث الألفاظ*، قم: انتشارات دلیل ما.
۵. الخراسانی، محمد کاظم، (۱۴۲۲)، *کفایه الأصول*، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۶. الرشتی، حبیب الله، *بدائع الافکار*، قم: مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث (افست).
۷. الصدر، سید محمد باقر، (۱۴۳۲)، *دروس فی علم الأصول*، چاپ پنجم، حلقه دوم، قم: نشر شریعت.
۸. المرتضوی لنگرودی، سید محمد حسین، (۱۴۱۸)، *جواهر الأصول*، ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی.
۹. المظفر، محمد رضا، (۱۴۲۲)، *أصول الفقه*، چاپ سیزدهم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۰. النجفی الاصفهانی، محمد تقی، (۱۴۲۹)، *هدایه المسترشدين فی شرح أصول معالم الدين*، چاپ دوم، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. الموسوی الخمينی، روح الله، (۱۴۱۴)، *مناهج الوصول إلى علم الاصول*، ج ۱، قم: مؤسسه العروج.
۱۲. حائری اصفهانی، محمد حسین، *الفصول الغرویه فی الأصول الفقهيّه*، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه (افست).
۱۳. سبحانی، جعفر، (۱۴۰۵)، *تهذیب الاصول*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. شهرستانی، سید محمدحسین، *غایه المسئول فی علم الاصول*، قم: مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث (افست).

بررسی تطبیقی نظر امام خمینی (ره) راجع به اسامی خاص براساس نظریات ارجاع ۱۲۷

۱۵. لاریجانی، صادق، (۱۳۷۵)، *فلسفه‌ی تحلیلی ۳ (دلالت و ضرورت)*، قم: انتشارات مرصاد.

۱۶. مروارید، محمود، (۱۳۸۴) «نظریات شیء‌انگارانه معنا در فلسفه تحلیلی و علم اصول»، در: نقد و نظر، سال دهم، شماره سوم و چهارم.

۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸) *مجموعه آثار*، چاپ پانزدهم، ج ۹، تهران: انتشارات صدرا.

18. Devitt M. & Sterelny K., (1999), *Language and reality*, Cambridge: MIT Press.

19. Evans G., (1973), «The causal theory of names», *Aristotelian Society Supplementary*, Volume 47, 187–208.

20. ———, (1982), *The Varieties of Reference*, Oxford: Oxford University Press.

21. Frege G (1962), «On sense and reference», In Black M & Geach P (eds.) *Philosophical writings*, Oxford: Blackwell, 56–78. (Original work published 1892).

22. Kripke S (1980), *Naming and necessity*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

23. Lipton, Peter (2004), *Inference to the Best Explanation*, 2nd edn, London: Routledge.

24. Mill J S (1843), *A system of logic*, London: Longman.

25. Miller A (1998), *Philosophy of Language*. London & New York: Routledge.

26. Psillos, Stathis (2007), *Philosophy of Science A-Z*, Edinburgh: Edinburgh University Press.

27. Reimer M (2006), «Proper Names: Philosophical Aspects», In *Concise Encyclopedia of Philosophy of Language and Linguistics*, Oxford: Oxford University Press.

28. Russell B (1905), «On denoting», *Mind*, 14, 479–493.

29. ————— (1917), «Knowledge by acquaintance and knowledge by description», In *Mysticism and logic*, London: Allen & Unwin, 152–167. (Original work published 1912).

30. Salmon N (1986), *Frege's puzzle*, Cambridge: MIT Press.

31. Searle J (1958), «Proper names», *Mind*, 67, 166–173.

32. ----- (1983), *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*, New York: Cambridge.
33. Soames S (1987), «Direct reference, propositional attitudes, and semantic content», *Philosophical Topics*, 15, 47–87.